

کمونیسم، جنبش تاریخی – جهانی راه حل اجتماعی پرولتاریای هر جامعه

ناصر پایدار

«تفاوت کمونیسم با تمام جنبش‌های پیشین در این است که کمونیسم اساس همه‌ی مناسبات قبلی تولید و مرادده‌ی پیشین را واژگون می‌کند و برای اولین بار آگاهانه مفروضاتی را که به طور طبیعی تکامل یافته‌اند، به عنوان مخلوقات انسان‌های تاکنون موجود مورد بررسی قرار می‌دهد، خصلت طبیعی آن‌ها را برمی‌گیرد و آن‌ها را منقاد قدرت افراد می‌سازد. بنابراین، سازمان آن یعنی تولید مادی شرایط این وحدت، اساسا اقتصادی است. کمونیسم شرایط موجود را به شرایط وحدت مبدل می‌کند. واقعیتی که کمونیسم خلق می‌کند، تا آن جا که واقعیت به هر حال فقط محصول مرادده‌ی پیشین افراد است، دقیقا مبنای حقیقی این است که موجودیت هر چیز مستقل از افراد انسانی را ناممکن می‌سازد.» (۱)

مخالفان امکان‌پذیری کمونیسم بدون انقلاب جهانی و مدافعان سرسخت فازیبندی سوسیالیسم و کمونیسم، نه فقط دیگران که خود را نیز گول می‌زنند، زمانی که بحث خویش پیرامون شدن و نشدن کمونیسم را بر روی مقوله‌ی «کشور» متمرکز می‌سازند. جان مایه‌ی کلام آن‌ها نه نفی تحقق‌پذیری کمونیسم در یک «کشور»، که نفی ابزار هستی کمونیسم به عنوان یک جنبش زنده و بالفعل اجتماعی در عرصه‌ی ستیز طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی است. آنان حقانیتی بسیار بی‌اساس برای خویش جعل می‌کنند، هنگامی که نقد دموکراتیک کمونیسم بورژوایی اردوگاه را وثیقه‌ی اثبات درستی حرف‌های نادرست خود می‌سازند!

مقاله‌ی حاضر در تلاش است، تا مساله‌ی ممکن بودن و نبودن کمونیسم در این یا آن جامعه در غیاب انقلاب کمونیستی هم‌زمان در همه‌ی جهان را مورد بررسی قرار دهد. برای این کار، به مجرد کند و کاو در مبانی استدلال بانیان تئوری‌های «ناممکنی» بسنده نمی‌کنیم، بلکه به جستجوی بیش‌تر و دقیق‌تر مولفه‌ها یا مفروضاتی می‌پردازیم که خصلت نما بودن آن‌ها در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و شرایط موجود، به عنوان پایه‌های ناممکنی کمونیسم در این یا آن بخش دنیا مورد بحث قرار گرفته یا شاید قرار گیرد. پس از آن، بحث را با بررسی اشارات یا اظهار نظرهای صریح مارکس در این رابطه‌ی معین دنبال خواهیم نمود. در لابلای بخشهای نوشته‌ی می‌کشیم، تا عصاره‌ی پندار بانیان تز یا تزه‌های «ناممکنی» را از برگ و ساز توجیهات انبوهی که بر آن‌ها بار کرده‌اند، بیرون بکشیم و نشان دهیم که ریشه‌ی واقعی مشکل در چیست و معضل اساسی آن‌ها در کجا قرار دارد؟

جهانی بودن سرمایه‌داری،

الیناسیون کار و تقسیم کار بین المللی سرمایه

بنیاد بیگانگی کار نسبت به کارگر و بیگانگی انسان با محصول کار خویش در نظام کاپیتالیستی، جهانی بودن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و بالاخره خصلت بین‌المللی تقسیم کار در این نظام، یکی از محورهای اساسی استدلال طیف معتقدان تز ناممکنی کمونیسم در غیاب انقلاب جهانی است. آنان بر این نکته‌ی درست تاکید می‌کنند، که سرمایه‌داری موجودیتی تاریخی – جهانی دارد. بخش‌های مختلف سرمایه‌داری جهانی یا سرمایه‌داری اجتماعی جوامع مختلف دنیا در پروسه‌ی ارزش‌افزایی و شیرازه‌ی بازتولید این پروسه به هم در پیوندند. آنها سپس از این بحث نتیجه می‌گیرند، که بدون الغای قوانین پایه‌ای و ذاتی نظام سرمایه‌داری در سرتاسر جهان یا در پیش‌رفته‌ترین بخش این جهان، پرولتاریای هیچ جامعه‌ای قادر به لغو مناسبات کار مزدوری در قلمرو شرایط کار و حیات اجتماعی خویش نیست.

در میان مجموعه‌ی نظریه‌ها و مباحثاتی که پیرامون ناممکنی کمونیسم در جغرافیای سیاسی معین طرح شده است، به نظر می‌رسد که گفتمان حاوی این استدلال از همه جدی‌تر و اساسی‌تر باشد. نقطه‌ی عزیمت این گفتمان، بررسی واقعیت شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی از یک سو و مختصات اقتصادی و اجتماعی کمونیسم به مثابه نوعی جامعه‌ی بشری از سوی دیگر است. به زعم صاحبان این نظر چنین می‌آید، که درون مایه‌ی سرمایه، نحوه‌ی تقسیم کار، ساختار اقتصادی تولید سرمایه‌داری و قوانین عمومی انباشت کاپیتالیستی، به گونه‌ای است که کمونیسم را در قلمرو جغرافیای سیاسی یک کشور غیر ممکن می‌سازد. بر این اساس، برای بررسی این گفتمان بازشناسی و قضاوت درباره‌ی چند و چون یا درجه‌ی صحت و سقم آن نیازمند نگاهی عمیق به ویژگی‌های مورد توجه آنان، خواه در رابطه با تولید سرمایه‌داری و خواه درباره‌ی کمونیسم، است. ما نیز مساله را از همین جا آغاز می‌کنیم.

کمونیسم، جنبش تغییر عینیت موجود با هدف برپایی شکل اجتماعی خاصی از جریان زندگی است، که با ظهور و استقرار هستی هر چیز مستقل از انسان محال می‌گردد. این جامع و مانع‌ترین تعریفی است، که می‌توان در یک عبارت کوتاه از کمونیسم به مفهوم یک شکل اجتماعی جریان زندگی به عمل آورد. عینیتی که باید با نیروی طبقاتی و اجتماعی این جنبش در هم پیچد، تا برپایی چنان نوع زندگی محقق گردد. عینیت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، عینیت کالا بودن نیروی کار و کل اقتصادیات کالایی است. با توسعه‌ی اقتصاد کالایی، منتهی شدن آن به ظهور رابطه‌ی کار مزدوری و گسترش و تسلط شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی است، که پایه‌های مادی تسلط انسان بر محصول کار خود فرو می‌ریزد و کارزنده هر چه عمیق‌تر و عمیق‌تر در اسارت کار مرده قرار می‌گیرد. کمونیسم، جنبش تغییر این وضعیت و وقوع یک انقلاب عظیم تاریخی در پایه‌های مادی این نظام است. برای درک محتوای اجتماعی این جنبش و چند و چون واقعیت تاریخی آن انقلاب، باید مولفه‌های خصلت نمای عینیت سرمایه‌داری را ژرف کاوی کرد. این شاخص‌ها و مولفه‌ها تا جایی که به بحث خاص ما در این مقاله مربوط است، عبارتند از:

۱- کار مزدوری: نظام سرمایه‌داری بر رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و تولید ارزش اضافی استوار است. کار مزدوری، پایه‌ی مادی مالکیت کاپیتالیستی است. بر همین اساس، هر نوع مالکیت مبتنی بر کار مزدوری، مالکیت سرمایه‌داری است. شکل انفرادی، دولتی، تعاونی یا هر نوع دیگر این تملک، هیچ تغییری در اساس شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی پدید نمی‌آورد. این شیوه‌ی تولید است که واقعیت مالکیت را تبیین می‌کند و در نظام سرمایه‌داری این رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار یا به بیان دقیق‌تر کار مزدگیری، تولید اضافه‌ارزش و خودگستری سرمایه‌داری است، که درون مایه‌ی این شیوه‌ی تولید و سرشت طبقاتی مالکیت را توضیح می‌دهد.

۲- خصلت فیتیشیستی کالا و محصول کار: بت‌وارگی محصول کار در نظام کاپیتالیستی، پروسه‌ی انحلال هستی اجتماعی انسان‌ها در ملزومات بازتولید مستمر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را دنبال می‌کند. در اقتصاد کالایی به طور عام و در سیطره‌ی استیلا‌ی کار مزدی به طور خاص، مراودات میان انسان‌ها در قالب روابط اشیاء متبلور می‌شود. هم‌سنگی فعالیت‌های انسانی، شکل برابری میان شیئیت ارزشی محصولات کار را احراز می‌نماید و مناسبات میان تولیدکنندگان یا صاحبان فعالیت‌ها مکان خود را به رابطه‌ی اجتماعی میان اشیاء یا فرآورده‌های کار تفویض می‌کند. به سخن مارکس، نقاب عرفانی و مه‌آلودی سرتاسر چهره‌ی مادی پروسه‌ی تولید را در خود فرو می‌پیچد، آن‌سان که جهان کالاها و تقابل فرآورده‌های مجزای کار و تولید با هم و سپس قوانین و قراردادهای پیچ در پیچ این تقابل اجتماعی، تمامی ارکان موجودیت، مختاریت، انتظار و آرزو، اندیشه و اخلاق، مبانی زیست و معیارهای زندگی و همه چیز بشر را در خود منحل می‌سازد. تولیدکنندگان محصولات، خود به صورت موجوداتی انسانی با اندیشه‌ها، باورها و افق‌های اجتماعی منبعث از نیازها و ملزومات رشد آزاد همگانی در برابر هم قرار نمی‌گیرند و نگاه دسته‌جمعی به این ملزومات و احتیاجات مضمون مراودات آن‌ها نیست. بالعکس، فرآورده‌های کار آن‌ها در پروسه‌ی تبادل با هم، نوع

زندگی، نیاز، رفتار اجتماعی، چگونگی اندیشیدن، مضمون مراودات افراد و سایر مسایل زیست انسانی و همگانی آن‌ها را رقم می‌زند. بدین ترتیب، این سرشت اقتصاد کالایی است، که شیرازه‌ی پیوند طبیعی میان انسان‌ها را از هم می‌پاشد، تقابل زمان کار اجتماعاً لازم نهفته در کالاها را جایگزین مراوده‌ی فعالیت اجتماعی آدم‌های تولید کننده‌ی کالاها می‌سازد، و اساس ارتباط جمعیت عظیم تولید کننده‌ی محصول و پدید آورنده‌ی ارزش‌های مصرفی را زیر نفوذ ملزومات داد و ستد کالاها از موجودیت آزاد خود ساقط می‌نماید.

این روند در شیوه‌ی تولید سرمایه داری به عینیتی فراگیر و جامع الاطراف تبدیل می‌شود. با چیرگی رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار بر جامعه و هستی اجتماعی انسان‌ها، خصلت فیتیشستی محصول کار آدمی تا آخرین فاز ممکن تعمیق و تشدید می‌گردد. در این جا دیگر کل روابط اجتماعی بشر در ژرفنای مات رسوبات کوه پیکر روابط میان اشیاء فسیل می‌شود. در هر چشم بهم زدن، جهانی عظیم از غذا، فرش و پوشاک و وسایل خانگی، مسکن و امور ساختمانی، راه و جاده و بندر و شبکه‌های حمل و نقل، محصولات شیمیایی، زرادخانه‌های آکنده از سلاح و ساز و برگ نظامی، رسانه‌های جمعی و دستگاه‌های مجهز تبلیغاتی، سیستم‌های کامپیوتری، مواد مخدر، محصولات گوناگون صنعتی، دام و طیور و فرآورده‌های حیوانی، و بالاخره کهکشانی با طول و عرض غیر قابل احصاء از ابزار کار و تولید در هیات سرمایه با هم مبادله می‌شوند. کل این حجم جهان آسای کار و تولید اجتماعی زمان کار اجتماعاً لازم جمعیت عظیم نیروی کار یا توده‌ی طبقه‌ی کارگر جهانی است؛ اما این توده‌ی کثیر میلیاردين، نه در نقش انسان‌های مختار و آزاد، نه بر اساس محاسبه‌ی آزادانه‌ی نیازها و ملزومات رفاه مادی و معنوی خود، نه با هدف توسعه و تعالی زندگانی مرفه همگانی و انسانی خویش، بلکه عمیقاً متضاد با همه‌ی این‌ها به صورت افرادی مجبور، به عنوان کسانی که فروش نیروی کارشان شرط زنده بودن آن‌ها و مصرف نیروی کارشان مورد نیاز سودآوری سرمایه است، دست به کار و تولید این محصولات زده‌اند. آنان زمان کار اجتماعاً لازمی را در اختیار سرمایه قرار داده‌اند و خود انسانی و خویشتن حقیقی شان در ملزومات بازتولید سرمایه منحل و از هستی ساقط شده است. دیگر سخن از ارزش و اعتبار و موجودیت کالاها، سخن از هستی و قدرت و نقش سرمایه و چند و چون هست بودن سرمایه است، دیگر قوانین مبادله‌ی محصولات و اصول سامان‌پذیری سرمایه است که مراودات جاری جهان انسانی را در مه آلودگی متراکم تیره و تار خود غرق ساخته است. انسان‌ها و صاحبان نیروی کاری که آفریننده‌ی این محصولات‌اند، در تعیین سرنوشت زندگی و محصول کارشان هیچ جا و مکان و اعتبار و موضوعیتی را احراز نمی‌کنند. بازگونگی مطلق واقعیت‌ها بر هستی همه چیز حکم می‌راند.

«این خصلت معمایی محصول کار که به مجرد شکل کالا یافتن بروز می‌کند، از کجا ناشی می‌شود؟ بدیهی است که منشأ آن در خود همین شکل نهفته است. تساوی کارهای انسانی شکل واقعی برابری بین شیئیت ارزشی محصولات کار به خود می‌گیرد و اندازه‌گیری مصرف نیروی کار انسانی به وسیله‌ی زمان صورت مقدار ارزشی محصولات کار می‌یابد و بالاخره مناسبات تولید کنندگان که بر طبق آن هدف اجتماعی کارهای ایشان معلوم می‌گردد، به شکل رابطه‌ی اجتماعی محصولات کار در می‌آید.» (۲)

جوهر و فلسفه‌ی وجودی نقش فیتیشستی کالا، پرده کشیدن بر روی استثمار کار و در شیوه‌ی تولید سرمایه داری، کشیدن سنگین‌ترین و تیره‌ترین حجاب بر روی اساس استثمار نیروی کار توسط سرمایه است. سیمای ظاهری و سراسر توهم بار برابری بین شیئیت ارزشی محصولات در بازار سرمایه داری، پرده‌ی ضخیم فولادینی است که بر واقعیت سیاه توحش‌بارترین شکل استثمار کارگر به وسیله‌ی سرمایه و نظام کاپیتالیستی کشیده می‌شود. در منتهای بازگونه‌پردازی چنین وانمود می‌گردد، که گویا به راستی این اشیاء یا کالاهاست که با هم مبادله می‌شوند و گویا کارگر نیز در قبال کاری که انجام داده و یا محصولی که تولید کرده است ارزش آن کار یا فرآورده‌ی تولیدی را دریافت نموده است! خصلت

فتیشیستی کالا و به طور خاص سرمایه، نقش نوعی عدسی عکاسی را ایفاء می‌کند که کل هستی موجود در آن به صورت باژگون پدیدار می‌شود. سرمایه یا فرآورده‌های کار انسان‌ها که تاراج مستقیم خون مایه‌ی حیات توده‌ی عظیم نیروی کار در سالیان متمادی تاریخ و محصول مستقیم استثمار و باز هم استثمار خیل عظیم بردگان مزدی است، به عنوان موجودی قائم به ذات و محصول طبیعی زایش سرمایه! در پهن دشت حیات بشر ابراز وجود می‌کند.

۳_ پویه ممکن سازی تسلط بشر بر طبیعت و سرنوشت خود به روندی عمیقاً متضاد فرو می‌غلطد. پروسه‌ی رشد نیروهای تولیدی، تکامل مادی فورم‌اسیون‌های اجتماعی و سیر تکامل تاریخی حیات اجتماعی انسان به جای این که با فرآیند اقتدار بشر و دخالت‌گری بالنده‌ی وی در بهره‌گیری از طبیعت و چیره‌شدن بر سرنوشت زندگی خود همگن باشد، به طور باژگون، تمامی این اقتدار، نقش‌آفرینی و نیروی شگرف‌تاثیر را یک جا به سرمایه محول می‌کند. کار مرده عملاً بر کار زنده چیره می‌شود، چه تولید کردن و چه تولید نکردن، چرا تولید نمودن و چرا تولید ننمودن، میزان تولید و کل مسایل مربوط به پروسه‌ی اجتماعی کار و سرنوشت زندگی بشر، همه و همه به حیطه‌ی اقتدار سرمایه منتقل می‌گردد. رابطه‌ی کارگر با محصول کار خویش به رابطه‌ی کارگر با یک شیئی عمیقاً بیگانه مبدل می‌شود. هر چه کارگر سخت‌تر خود را می‌فرساید، دنیای بیگانه با خودی که به صورت سرمایه می‌آفریند، قدرت مندتر و متوحش‌تر بر هستی اجتماعی وی تسلط پیدا می‌کند. کارگر، جهانی از ثروت و مکنث و زیبایی می‌آفریند، اما کل این محصول در چهره‌ی دژخیم و قهرآلود سرمایه، عاری از هر گونه زیبایی یا جلوه‌ی انسانی تمامی طول و عرض حیات تولیدکنندگان را کریه و غیر قابل تحمل می‌سازد. کارگر در پروسه‌ی کار، درست در همان حالی که قدرت می‌آفریند، فرآیند استیصال و عزل خویش از قدرت را عینیت می‌بخشد. اقبال وی از روند کار، جبر ضرورت زنده ماندن اوست و محصول کارش نیروی فائده‌ی تحمیل این ضرورت جبری است.

«رابطه‌ی کارگر با کار خویش رابطه‌ی کارگر با یک شیئی بیگانه است. هر چه کارگر از خود بیش‌تر در کار مایه می‌گذارد، جهان بیگانه‌ی اشیایی که می‌آفریند بر خودش و ضد خودش قدرت مندتر می‌گردد، زندگی درونی او تهی‌تر می‌شود و اشیای کم‌تری از آن او می‌شوند. همین جریان نیز در مذهب اتفاق می‌افتد. هر چه آدمی خود را بیش‌تر وقف خدا می‌کند، کم‌تر به خود می‌پردازد. کارگر زندگی خود را وقف تولید شیئی می‌کند، اما زندگی‌اش دیگر نه به او که به آن شیئی تعلق دارد. از این روی هر چه این فعالیت گسترده‌تر شود، کارگران اشیای کم‌تری تصاحب می‌کنند. محصول کار او هر چه باشد، او دیگر خود نیست و در نتیجه هر چه این محصول بیش‌تر باشد، او کم‌تر خود خواهد بود. بیگانگی کارگر از محصولاتی که می‌آفریند، نه تنها به معنای آنست که کارش تبدیل به یک شیئی و یک هستی خارجی شده است، بلکه به این مفهوم نیز هست که کارش خارج از او، مستقل از او، به عنوان چیزی بیگانه با او موجودیت دارد و قدرتی است که در برابر او قرار می‌گیرد.» (۳)

۴_ تولید سرمایه داری در هر گام از توسعه و تکامل خود پروسه‌ی عزل تولیدکنندگان و آفرینندگان ارزش‌های مصرفی از سرنوشت فرآیند کار را به قرارها و قراردادهای مدنی و سیاسی، به سیستم حقوقی، به محتوا و موضوعیت نهادهای باقی مانده از نظام‌های پیشین و به کل ساختار اجتماعی جامعه توسعه می‌دهد. سلب مطلق اختیار از کارگر برای اتخاذ تصمیم پیرامون چه تولید کردن و نکردن یا چرا و به چه میزان تولید نمودن و ننمودن، پایه‌ی مادی طرد حقوقی کارگر از هر گونه دخالت در کار برنامه‌ریزی شرایط کار و زندگی اجتماعی اوست. قوانین، نهادها، قرارها، قراردادهای، نظم سیاسی، کل وجود دولت و روبنای اجتماعی معینی که از ژرفای ملزومات بازتولید سرمایه فرا می‌رویند و شرط ضروری تحقق این ملزومات‌اند، قهراً و لاجرم ابزار طرد و انفصال کارگر از هر نوع دخالت‌گری اجتماعی در سرنوشت خویش است.

۵_ پروسه‌ی تکوین کار مزدوری و استقرار پیش شرط‌های لازم انباشت کاپیتالیستی، تاریخا با ظهور گسترده‌ترین نوع تقسیم کار هم راه بوده است. صنعت بزرگ از همان آغاز، کل دنیا را به هم پیوند زد و بشریت کارگر و فرودست را در دایره‌ی یک تقسیم کار سراسری بین‌المللی مبتنی بر ملزومات بازتولید سرمایه‌ی جهانی به زنجیر کشید. به گفته‌ی مارکس:

«منحصر به فرد بودن طبیعی ملت‌های جداگانه را از میان برداشت، آخرین رگه‌های خصلت طبیعی را از تقسیم کار گرفت و همه‌ی روابط طبیعی را در روابط پولی به تحلیل برد.» (۴)

تولید سرمایه‌داری، تقسیم کار منبث از اشکال پیشین تولید را هم راه با محور پایه‌های مادی و اقتصادی آن‌ها یا منقرض نمود و یا منطبق با پیش شرط‌ها و ملزومات توسعه، تمرکز، استقرار سراسری و جهانی بودن سرمایه‌دچار تغییرات اساسی ساخت. تقسیم کار بین شهر و روستا را به نفع تسلط کامل شهرها و محور اقتصاد روستایی آرایش داد. و در یک کلام، جهان و زندگانی بشریت عصر را همه جا بر مقتضای قوانین بازتولید سرمایه و در پاسخ به پیش شرط‌های اساسی تولید حداکثر سود توسط سرمایه‌شمع آجین کرد و سرطان وار بهم بردوخت. تاریخ سرمایه‌داری در تمامی دو سده‌ی اخیر، تاریخ تعمیق و توسعه‌ی جامع‌الاطراف تقسیم کار اجتماعی سرمایه به دورترین زوایای زندگی بشر در سرتاسر جهان بوده است. در حال حاضر ما با دنیایی مواجهیم، که کل شئون زندگی ساکنانش بر اساس ملزومات ارزش‌افزایی و سود حداکثر سرمایه تقسیم شده است. تقسیم کار میان بخش‌های مختلف تولید و کار اجتماعی، میان صنعت، کشاورزی، ساختمان، آموزش و بهداشت و درمان و... تقسیم کار در قلمرو این که چه تولید شود و چه تولید نشود یا چه کاری انجام گیرد و چه کاری انجام نگیرد در هر کدام از حوزه‌های کار و تولید، تقسیم کار جغرافیایی پروسه‌ی کار و تولید و این که هر لحظه یا هر حلقه‌ای از فرآیند کار در کدام نقطه‌ی جهان صورت گیرد، تقسیم کار میان بخش تولید وسایل تولید و بخش تولید وسایل مصرف و چگونگی توزیع جغرافیایی هر کدام از این بخش‌ها، تقسیم کار میان کار بدنی و فکری و توسعه‌ی آن به کل ساختار اجتماعی نظم سرمایه، تقسیم کار متناظر با چگونگی توزیع سرمایه میان حوزه‌های استثمار نیروی کار مولد و کار غیرمولد، تقسیم کار میان سرمایه‌های متمرکز در حلقه‌های مختلف سامان‌پذیری سرمایه، میان تولید و تجارت و فراوان مولفه‌های مهم دیگر که در مجموع کل شرایط زندگی و کار طبقه‌ی کارگر جهانی و ساختار عمومی دنیای سرمایه‌داری را در پروسه‌ی تولید اضافه ارزش منجمد و متحجر ساخته است. درجه‌ی نفوذ، بسط و الیناسیون زندگی بشر در چهارچوب تقسیم کار اجتماعی سرمایه یا مقتضیات اقتصادی، سیاسی، مدنی و اجتماعی متناظر با آن، واقعیتی است که شناخت و آناتومی درست مارکسی آن در گفتمان ممکن بودن یا نبودن کمونیسم در محدوده‌ی جغرافیایی معین و در غیاب انقلاب جهانی هم زمان، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. تقسیم کار اجتماعی سرمایه در پروسه‌ی تولید تا آن جا پیش تاخته است، که در جهان حاضر، تعیین و اعلام این که مثلا این یا آن کالای مصرفی در کدام کشور و توسط کدام بخش از طبقه‌ی کارگر جهانی ساخته شده است، تا حدود زیادی دشوار و چه بسا غیر واقعی گردیده است. ساده‌ترین محصولات صنعتی، پروسه‌ای از کار را پشت سر نهاده است، که هر حلقه‌ی آن در گوشه‌ای از جهان به سرانجام رسیده است. زیر فشار تقسیم کار مبتنی بر فرآیند استثمار نیروی کار، به طور مستمر پروسه‌ی تولید کالاها از قطب‌های عظیم صنعتی به حوزه‌های دیگر انباشت منتقل می‌شود و به موازات آن جمعیت نیروی کار شاغل در نقطه‌ای از دنیا دچار تقلیل و در مراکز دیگر به طور فاحش افزایش می‌یابد. تقسیم کار میان بخش‌های مولد و غیرمولد سرمایه نیز در مقیاسی کاملا جهانی به گونه‌ای هر چه موثرتر درجه‌ی کثرت و تقلیل اشتغال توده‌های کارگر در قلمروهای مختلف کار و در فاصله‌ی مرزهای جغرافیایی معین را زیر فشار می‌گیرد.

تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری، دیر زمانی است که امر تولید فرآورده‌های مختلف از محصولات غذایی و پوشاک و

دارو و درمان گرفته تا تمامی محصولات صنعتی و کالاهای دیگر را آن چنان زنجیرگونه در سطح کره‌ی زمین و میان قلمروهای مختلف انباشت کاپیتالیستی توزیع کرده است، که بستن احتمالی مرزهای جغرافیایی و محاصره‌ی اقتصادی هر بخشی از جهان توسط بخش‌های دیگر شیرازه‌ی معیشت و کار و زندگی اجتماعی ساکنان مناطق مورد محاصره را متاثر کرده و گاه با معضلات جدی مواجه می‌سازد. این معضل بر خلاف پندار بسیاری از ناسیونالیست‌های سوسیال خلقی ابدأ منحصر به جوامع به تعبیر آنان «توسعه نیافته؟!» نیست، بلکه پیش رفته‌ترین و صنعتی‌ترین کشورها را نیز با درجاتی از شدت و ضعف شامل می‌گردد.

عمق، وسعت و تاثیر تقسیم کار کاپیتالیستی در سطح جهانی، دیربازی است که مالکیت خصوصی سرمایه را بر وفق انکشاف هر چه ژرف تر درون مایه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه داری، از شکل مالکیت‌های انفرادی شخصی یا دولتی بسیار فراتر برده است و حدود و ثغور این تملک‌ها را هر چه سخت تر به تابعی از اساس استثمار کل طبقه‌ی کارگر جهانی توسط کل بورژوازی بین المللی مبدل ساخته است. سیمای حقوقی مالکیت خصوصی، دولتی یا انحصارات متعلق به قلمرو بازتولید سرمایه‌ی اجتماعی کشورها در مقابل پیوستگی جبری و درونی پروسه‌ی بازتولید کل سرمایه‌ی جهانی هیچ رل چندان اساسی و مهمی ایفا نمی‌کند. ظاهر حقوقی شکل مالکیت سرمایه‌ی اجتماعی هر جامعه در تعیین حد و حدود سود خود از استثمار طبقه‌ی کارگر جهانی سخت کم نقش است، درست به این دلیل که سود ناشی از استثمار پرولتاریای هر کشور تنها و تنها به مثابه سهم خاص سرمایه‌ی اجتماعی آن جامعه‌ی معین از کل اضافه ارزش تولید شده توسط پرولتاریای جهانی در چهارچوب تقسیم کار جهانی سرمایه و قوانین نرخ سود متاثر از این تقسیم اجتماعی کار قابل فهم است. هیچ نهاد پژوهشی با هیچ درجه‌ای از دقت و صحت قادر نیست کانون جغرافیائی ویژه‌ی تولید سود این یا آن سرمایه و این که کدام کارگر یا کدام گروه کارگران یا حتا کارگران کدام کشور معین در تولید آن نقش داشته‌اند را مورد شناسایی قرار دهد و اگر کسی چنین کند، پر واضح است که از نظام کاپیتالیستی و مختصات سرمایه داری معاصر چیزی نمی‌داند. یک موضوع روشن است، این که این سود مقداری از اضافه ارزش تولید شده توسط کل کارگران دنیا است. آن چه کارگران یک جامعه تولید می‌کنند، در قلمرو سامان‌پذیری سرمایه‌ی جهانی و بر اساس ملزومات بازتولید این سرمایه به هر دیاری ممکن است پر کشد. در همان حال، اضافه ارزش متبلور در آن نیز می‌تواند و دقیقاً چنین است که به بزرگ و بزرگ تر کردن سرمایه‌ی دولت یا سرمایه دار خصوصی جامعه‌ی محل کار و تولید بسنده نمی‌کند، بلکه قلمرو پیش ریز سرمایه‌های بسیاری را در این یا آن گوشه‌ی دنیا وسعت می‌بخشد.

یک نکته‌ی اساسی که در همین جا قابل بحث است، درک ریشه ناهمگونی انکشاف صنعتی در درون مایه‌ی کار مزدوری و در بطن تقسیم کار جبری این نظام است. آن چه امروز به وضوح شاهد آن هستیم، این است که شیوه‌ی تولید سرمایه داری از یک سو در دورترین روستاهای عقب مانده‌ی ممالک دنیا به شیوه‌ی تولید مسلط تبدیل شده است و از سوی دیگر در پاره‌ای از این ممالک سطح تولیدات صنعتی، بارآوری کار اجتماعی، استفاده از تکنولوژی مدرن و فوق مدرن و سطح آموزش و تخصص نیروی کار در قیاس با ممالکی دیگر به مقدار زیادی پایین است. بنیاد این انکشاف ناهمگون در سرشت سرمایه و در دل تقسیم کار اجتماعی سرمایه داری نهفته است. کل جهان در پروسه‌ی کار مبتنی بر رابطه‌ی کار و سرمایه و تولید اضافه ارزش منحل است. با این حال، جهان توسط سرمایه و در پاسخ به نیازهای ارزش افزایی سرمایه به صورتی تقسیم شده است، که چاد و سومالی و اریتره و سیرالئون با چین و روسیه و لهستان و ایران و آرژانتین و بالاخره سوئد و انگلیس و فرانسه و آلمان و امریکا، انسجام کاپیتالیستی یک تقسیم کار اجتماعی را تصویر می‌کنند. کوه تناقضات سرکش جاری در این پروسه‌ی انکشاف، تبلور جبری و اجتناب ناپذیر تناقض ذاتی تولید سرمایه داری است که در چهارچوب تقسیم کار اجتماعی سرمایه به صورت ناهمگونی رشد خود را ظاهر می‌سازد. سخن کوتاه، تقسیم کار سرمایه داری پروسه‌ی کار و تولید و استثمار طبقه‌ی کارگر جهانی توسط سرمایه‌ی بین المللی را به هم

پیوند می زند، انکشاف صنعتی بخش‌های مختلف جهان کاپیتالیستی را منطبق بر پروسه ارزش افزائی سرمایه بطور کلی و تناقضات ذاتی این پروسه شکل می بخشد، درجه‌ی تمرکز و ترکیب ارگانیک سرمایه‌ی اجتماعی در جوامع مختلف را متفاوت می سازد، قدرت رقابت سرمایه در حوزه‌های متفاوت انباشت در مناطق مختلف گیتی را متأثر می کند، چگونگی توزیع اضافه ارزش‌های ناشی از کار طبقه‌ی کارگر کشورها میان بخش‌های مختلف سرمایه‌ی جهانی را تحت تأثیر قرار می دهد.

گفتگوی آشنا، بسیار اساسی و دیرینه‌ی تضاد میان کار فکری و بدنی، شهر و روستا یا تقسیم کار جنسیتی میان مردان و زنان نیز بخش‌های لایتجزا و طبیعتاً بخش‌های بسیار مهمی از عرصه‌ی سرایت درون مایه‌ی شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی به حیات اجتماعی بشر از مجاری تقسیم کار ذاتی نظام سرمایه داری هستند. همه‌ی این‌ها، و هر کدام با اهمیت خاص خویش، می تواند در بررسی امکان یا ناممکنی کمونیسم در این یا آن گوشه‌ی دنیا مورد تعمق قرار گیرد.

امکان یا ناممکنی کمونیسم در یک کشور؟

آن چه گفتیم شاخص‌ها و مولفه‌های اساسی خصلت نمای جامعه‌ی کاپیتالیستی است، که جنبش کمونیستی طبقه‌ی کارگر و نقطه‌ی اوج آن – یعنی انقلاب کارگری و کمونیستی – باید در کارزار محو سرمایه داری و استقرار کمونیسم به وجود تاریخی آن‌ها پایان بخشد. اگر بناست امکان یا ناممکنی تحقق‌پذیری انقلاب کمونیستی در یک جامعه با ارجاع به واقعیت‌های مادی و اجتماعی نظام سرمایه داری مورد بررسی واقع شود، علی‌الاصول همین ویژگی‌ها و شاخص‌های اساسی عینیت موجود است که باید به طور زمینی و ملموس زیر ذره بین کندوکاو برود. آن چه تا این جا طرح شده است، با همه‌ی اختصارش، این هدف را دنبال می کرده است. و اکنون باید ببینیم، که تحول کمونیستی این یا آن جامعه‌ی معین در غیاب یک انقلاب سراسری و جهانی می تواند و باید موضوع مبارزه‌ی جاری طبقه‌ی کارگر باشد یا اساساً چنین چیزی اتوییک و خارج از مدار کار و برنامه و پیکار پرولتاریا خواهد بود؟! پاسخ به این سؤال در گرو توضیح یک مساله‌ی اساسی دیگر نیز هست. این که کمونیسم بعنوان جامعه‌ی حاصل از رفع و محو تاریخی همه‌ی این تعیینات یا شاخص‌ها در کدام آرایش مشخص مادی، سیاسی و انسانی قابل تعریف است. پایان دادن به شیوه‌ی تولید و موجودیت اقتصادی نظام سرمایه داری، رفع تبعات یا آثار سیاسی، فرهنگی، حقوقی و اجتماعی این شیوه‌ی تولید از جمله زدودن آثار و برد تاثیر مولفه‌های یاد شده را در کدام تحولات اقتصادی، اجتماعی و انسانی معین می توان مشاهده کرد؟

در مطلبی که بالاتر و در همان شروع نوشته از مارکس نقل کردیم، پاره‌ای شاخص‌های اساسی جامعه‌ی کمونیستی به این شرح مورد تاکید قرار گرفته است: همه‌ی مناسبات قبلی تولید و مراوده‌ی پیشین واژگون می شود. همه‌ی آن چه تاریخاً و سرانجام در شیوه‌ی تولید سرمایه داری، زیر فشار خصلت ذاتی سرمایه به صورت نیرویی قاهر بر بشر و هستی اجتماعی انسان تکامل یافته است، به طور هر چه وسیع تر و عمیق تر منقاد قدرت افراد می گردد. کمونیسم شرایط موجود را به شرایط وحدت مبدل می کند و موجودیت هر چیز مستقل از افراد را ناممکن می سازد.

آن چه مارکس در این جا مطرح می کند، تاییدی بر درستی مفروضاتی است که تا این جا مورد تاکید قرار داده‌ایم. جامعه‌ی کمونیستی در نگاه مارکس، جامعه‌ای است که از بطن جنبش تغییر عینیت موجود طبقه‌ی کارگر و انقلاب کمونیستی کارگران متولد می شود. جامعه‌ای که آثار مولفه‌ها، قوانین، شاخص‌ها و کارکردهای خصلت نمای سرمایه داری را از وجود خود زوده است؛ کار مزدوری در آن ملغی گردیده است؛ موقعیت فیتیشیستی محصول کار در آن رفع گردیده و به طور عینی و آشکار در پروسه‌ی رفع شدن است؛ جامعه‌ای بدون تحمل فشار ساختار اجتماعی و سیاسی یا حقوقی و فرهنگی منبعت از ملزومات کار مزدوری و بت وارگی محصول کار، که یگانگی انسان‌ها با پروسه‌ی کار و

فرآورده های کار و تولید اجتماعی خویش را عینا به نمایش می گذارد؛ جامعه ای آزاد از سیطره ی اقتدار سرمایه و فرآیند سرمایه بودن محصول کار، که بشریت سکنه ی آن به گونه ای عریان و واقعی از ورطه ی شمع آجین بودن در ملزومات تقسیم کار اجتماعی سرمایه داری و تضادهای فاحش میان کار ییدی و فکری، عوارض تقسیم کار جنسیتی و مانند این ها خلاصی یافته اند.

روال بحث ما اینک بسیار روشن است. مرکز ثقل گفتگو این جاست، که در شرایط موجود تاریخی پرولتاریای این کشور و آن کشور و کل طبقه ی کارگر جهانی از کدام امکانات، توان مندی ها و مفروضات مادی یا اجتماعی برای محو آن چه که باید از بین برود و برای وضع آن چه که باید مستقر گردد، برخوردار است. آیا انقلاب کمونیستی در یک جامعه ی معین امکان پذیر است یا نیست و آیا فازبندی انقلاب کارگری و تفکیک فاز سوسیالیسم از کمونیسم امر مقدر پرولتاریاست یا این که دیالکتیک مادی تاریخ و نگاه مارکسی مبارزه ی طبقاتی موضوع را به گونه ای دیگر می بیند؟ آیا عظمت و اقتدار واقعی انترناسیونالیسم پرولتری در تأکید بر ممکن بودن انقلاب کمونیستی در این یا آن نقطه دنیا یا بالعکس در انکار آن است. در یک کلام، بحث را با بررسی فرآیند تحول کمونیستی جامعه ی کاپیتالیستی و ممکن بودن و نبودن آن چه باید لغو و برچیده شود، تا کمونیسم مستقر گردد، ادامه می دهیم.

لغو کار مزدوری محور اتصال تحول کمونیستی نظام سرمایه داری

برای این که کار مزدوری لغو شود، باید به اساس کالا بودن نیروی کار پایان داده شود. هیچ انسانی نباید نیروی کارش را به فرد، دولت یا موسسه ای بفروشد. این کار طبیعتا در گرو آن است، که تضمین موشق معیشت و رفاه اجتماعی انسان ها یک سره از قید اجبار افراد به فروش نیروی کارشان آزاد گردد. به بیان دیگر، داوطلبانه شدن کار یک شرط لازم و حتمی لغو کار مزدوری در جامعه است. اما پیش شرط ها و مفروضات مادی مورد نیاز فرآیند الغای کار مزدبگیری مطلقا به نفس اعلام داوطلبانه بودن کار محدود نمی شود. لغو کار مزدبگیری و پایان دادن به خصلت کالایی نیروی کار، متضمن این است که محصول تولید و فرآورده های کار اجتماعی انسان ها دیگر سرمایه نباشد و به سرمایه تبدیل نخواهد شد. لغو کار مزدوری هم چنین حامل این شرط اساسی است، که دوره ی مبادله ی محصول کار بر اساس زمان کار اجتماعا لازم نهفته در آن ها به پایان رسیده است و این امر به نوبه ی خود مبین این واقعیت عظیم تاریخی است که قانون ارزش از اعتبار ساقط شده است. الغای کار مزدوری با این مشخصات و مولفه ها، گواه انقضای تاریخی دوران بت وارگی محصول کار نیز می باشد، به این دلیل بسیار روشن که محصول کار دیگر کالا و سرمایه نیست. سخن آخر این که، اگر لغو کار مزدی را به این صورت و با نگاه مارکس تعمق کنیم، یگانگی انسان کارگر و تولید کننده با پروسه ی کار و تسلط انسان بر محصول کارش جزء همگن و ارگانیک آن خواهد بود. بدین ترتیب و با توجه به این توضیحات، فرآیند الغای کار مزدبگیری دقیقا محور اتصال یا مفصل بندی نیرومند و مطمئن تمامی تحولات کمونیستی نظام سرمایه داری است. اساسی ترین سئوالی که در این جا طرح است و باید بدان پاسخ صریح و جامع الاطراف داد، این است که لغو کار مزدوری با این درون مایه و وجوه و دامنه ی شمول بر چه بستر یا بسترهایی لباس واقعیت می پوشد؟ اگر تحقق این امر با برچیده شدن مبادله، با ساقط شدن قانون ارزش، با پایان یافتن بت وارگی محصول کار، با یگانه شدن انسان تولید کننده و کارگر با محصول کار اجتماعی خود و با رفع کامل شرایط تبدیل محصول کار به سرمایه ملازم است، در این صورت حصول عینی آن در گرو وقوع کدام رخ دادها و تغییرات در کدام قلمروها و عرصه های حیات اجتماعی آدم هاست؟

پاسخ زیاد پیچیده نیست. وقتی بناست کارگر نیروی کارش را نفروشد و وقتی بناست که او سرمایه تولید نکند، پس دیگر پدیده ای به نام سرمایه وجود نخواهد داشت، تا برای چه تولید شود و چه تولید نشود و به چه میزان تولید شود یا

محصول کار چگونه توزیع گردد، تصمیم بگیرد. بر همین مبنی، کل کار مرده‌ی موجود جامعه که در حال حاضر به صورت سرمایه، به صورت مفروضات و شروط بازتولید سرمایه و به صورت کل سرمایه‌ی اجتماعی بر سرنوشت طبقه‌ی کارگر حکم می‌راند، یک سره به مدار دخالت مستقیم و اعمال اراده‌ی جمعی، نافذ، شورایی و آگاهانه‌ی همه‌ی اتباع جامعه در خواهد آمد. چه تولید شود؟ چه تولید نشود؟ هر چیز به چه میزان تولید شود؟ محتوای اقتصادی و اجتماعی پروسه‌ی کار یا سیاست برنامه ریزی کار و تولید کالا به جریان روتین زندگی و کار همه‌ی افراد جامعه منتقل می‌گردد. این امر در گرو استقرار سازمان شورایی و کمونیستی کار و تولید اجتماعی با دخالت مستقیم و موثر و آگاه و آزاد همه‌ی افراد است و این مساله به نوبه‌ی خود متضمن برچیده شدن کامل دولت یا هر نهاد بالای سر انسان‌هاست. با ملاحظه‌ی تمامی این نکات و آن چه که پیش از این گفتیم، برای این که کار مزدوری در جامعه لغو گردد، تحولات اساسی زیر باید در پایه‌های اقتصادی و ساختار نظم اجتماعی آن جامعه محقق شود.

– دولت از میان برود و جایش را به سازمان شورایی کار کمونیستی متشکل از کلیه‌ی آحاد جامعه بدهد. دخالت نافذ و شورایی آحاد افراد در تعیین سرنوشت کار و زندگی و محصول کار اجتماعی، شرط گریزناپذیر پایان دادن به اساس استثمار نیروی کار و الغای کار مزدبگیری است. از این که بگذریم، نفس وجود دولت، بیان موجودیت یک چاه ویل هول ناک برای بلعیدن بخش عظیمی از محصول کار کارگران است و این خود با اساس تسلط کارگران بر محصول کارشان در تناقض آشکار قرار دارد؛

– کلیه‌ی مسایل مربوط به کار و تولید و زندگی اجتماعی از قبیل: چه تولید شود و چه تولید نشود؟ – کدام فعالیت‌ها به عنوان کار مفید اجتماعی انجام گیرد و کدام فعالیت‌ها نباید در دستور کار جامعه واقع شود؟ – از آن چه باید تولید شود و از کل کار خدماتی و رفاهی مورد نیاز جامعه چه میزان باید تولید یا انجام گردد؟ – کدام بخش از کار مفید اجتماعی باید به توسعه‌ی تولید و افزایش ظرفیت علمی و رفاه همگانی اختصاص یابد؟ – توزیع فرآورده‌های کار و تولید دسته جمعی میان حوزه‌های مختلف مصرف و رفاه اجتماعی چگونه انجام گیرد؟ و در یک کلام، کل برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی هم راه با تمامی امور سیاست گذاری و رتق و فتق مسایل همگانی، به امر جاری و روزمره‌ی آحاد توده‌ی شهروند بدل گردد؛

– مبادله‌ی ارزش‌ها تماماً پایان می‌یابد و هم کاری آزاد و دسته جمعی مبتنی بر داوطلبانه بودن کار و برنامه ریزی اشتراکی آزاد و همگانی جای آن‌ها را می‌گیرد؛

– تقسیم کار اجتماعی سرمایه داری به عنوان مانعی بر سر راه استقرار سازمان شورایی و کمونیستی کار و تولید و زیست اجتماعی از سر راه برداشته شود و تضاد میان کار یدی و فکری، تقسیم کار جنسیتی یا تضاد موسوم به شهر و روستا در کار ایجاد و مستقر شدن جامعه‌ی کمونیستی اخلال ایجاد نکند؛

– کار به امری داوطلبانه تبدیل شود و اجبار به کار شرط لازم تامین معیشت و رفاه اجتماعی آدم‌ها نباشد. مارکس مولفه‌های مادی و اجتماعی موجودیت عینی چنین جامعه‌ای را بدین گونه توصیف می‌کند:

«در مرحله‌ی عالی تری از جامعه‌ی کمونیستی، پس از آن که تبعیت اسارت بار فرد از تقسیم کار، و به هم راه آن تضاد بین کار جسمانی و دماغی از میان رفت، بعد از آن که کار نه وسیله‌ای برای زیستن، بلکه خود به یک نیاز اولیه‌ی زندگی تبدیل شد، پس از آن که هم راه رشد جامع الاطراف افراد نیروهای مولده آنان نیز انکشاف یافت و تمام چشمه‌های ثروت همگانی به وفور جاری گشتند، در آن هنگام است که محدوده‌ی حق بورژوازی تماماً در نورددیده می‌شود و جامعه بر پرچم‌های خود خواهد نوشت: از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به

اندازه نیازش!» (۵)

پرولتاریای جوامع و امکان لغو کار مزدوری در غیاب انقلاب جهانی

پایان دادن به وجود دولت، استقرار سازمان شورایی کار و زیست کمونیستی منبعت از هم کاری آزاد و آگاهانه‌ی انسان‌ها، داوطلبانه نمودن کار، برچیدن بساط مبادله، ساقط نمودن قانون ارزش و بالاخره کاهش یا تحدید موثر تبعات تقسیم کار کاپیتالیستی در قلمرو حیات اجتماعی افراد، همگی موضوعاتی هستند که حصول آن‌ها در همین وضعیت حاضر برای کارگران بخش گسترده‌ای از جهان مقدور است. کارگران میهن ندارند و هیچ کارگری محق نیست که حساسیت نسبت به سرنوشت خویش و جنبش طبقاتی جاری خود را از حساسیت نسبت به سرنوشت کل همزنجیرانش در سراسر دنیا جدا سازد. اما خودجوشی راستین انترناسیونالیستی تنها در متن جنبش زنده کارگران هر بخش دنیا برای لغو و محو کار مزدوری می‌تواند متجلی گردد. تحولات بالا بر همین اساس باید محتوای دورنما و مضمون جاری مبارزات طبقه‌ی کارگر کشورها باشد. سخن از جنبش زنده‌ی کمونیستی بدون این که وقوع تغییر بنیادی در ارکان عینیت موجود و منجمله تجهیز توده‌های کارگر برای استقرار سازمان اشتراکی آزاد کار و زیست انسانی، شالوده‌ی حیات طبقاتی و سیاسی و اجتماعی آن باشد، خط کشیدن بر روی روایت واقعی کارگری یا مارکسی جنبش کمونیستی طبقه‌ی کارگر است. کمونیسم به عنوان نوعی جریان واقعی زندگی یا جامعه‌ی بشری در صورتی می‌تواند لباس واقعیت پوشد، که قبل از آن به هدف و مضمون طبقاتی جنبش طبقه‌ی کارگر تبدیل گردد. آن چه مارکس به عنوان جنبش تغییر وضعیت حاضر می‌نامد و آن چه او کمونیسم به مثابه جنبش تعریف می‌کند، دقیقاً همین است. یک شاخص اساسی این درک از کمونیسم و ساختار جنبشی آن مساله‌ی ساخته شدن، آگاه شدن و تغییر توده‌های کارگر در بطن آن است. جنبشی که با این محتوی و در این راستا به پیروزی می‌رسد، جنبش توده‌ی کارگرانی است که با دورنمای تحقق کمونیسم، با افق پایان دادن به جدایی خویش از پروسه‌ی کار و محصول کار و با هدف برچیدن اساس کار مزدوری و سرمایه بودن حاصل کار و تولید مبارزه کرده و خود را برای جایگزینی عینیت موجود با کمونیسم آماده می‌سازد. طبقه‌ی کارگری که با این پرچم و دورنما و بدیل اجتماعی و طبقاتی راه سرنوشتی دولت سرمایه داری را پشت سر گذارد، طبیعتاً خواهد توانست در پی پیروزی انقلاب اجتماعی خود به آرمان الغای کار مزدوری جامعه‌ی عمل پوشد و عینیت موجود را با سازمان شورایی کار و تولید و زیست کمونیستی جایگزین نماید.

بخش عظیمی از نیروهای چپ، که امکان‌پذیری کمونیسم در این یا آن جامعه‌ی معین را با شداد و غلاظ تمام مورد انکار و حتا تکفیر قرار می‌دهند، آن‌هایی هستند که در کنار نگاه‌ها و دریافت‌های غلط همه نوعی خویش، خصلت مارکسی جنبش کمونیستی طبقه‌ی کارگر را نیز تعمق نمی‌کنند و رابطه‌ی ارگانیک میان این جنبش و مفروضات تحقق کمونیسم در یک جامعه یا به طور کلی را با نگاهی مارکسی و کارگری نمی‌کاوند. مبارزه برای تغییر، و نه اصلاح وضعیت موجود، دقیقاً فرآیندی از پیکار طبقاتی است که توده‌های کارگر بر متن آن خود را برای پایان دادن به بود و هست کار مزدوری آماده می‌سازند. چپ سوسیال رفرمیستی و طیف کمونیست‌های منکر امکان کمونیسم در غیاب انقلاب جهانی به این جنبش باور ندارند و هیچ گاه و تحت هیچ شرایطی سازمان دادن آن را در دستور کار مبارزه‌ی سیاسی خود قرار نداده‌اند. یک خروجی بزرگ این جمعیت از درک تاریخی نظریه‌ی انقلاب کمونیستی مارکس یا کلا درک ماتریالیستی و طبقاتی انقلاب کارگری در همین جا قرار دارد. از روشنی روز هم روشن تر است، که جنبش دموکراسی طلبی و سندیکالیستی با هر درجه از غلظت میلیتانت و رادیکالیسم و با هر درجه از آویختگی تصنعی و فراطبقاتی به «آیده‌ی» کمونیسم و نام مارکس، قرار نیست جایگزینی وضعیت موجود با سازمان کار و زیست کمونیستی انسان‌ها را هدف خود قرار دهد.

بحث «دوران گذار» این طیف، «آیات بینات» اعجاز برای توجیه دموکراسی طلبی زیر علم و کتل کمونیسم است. روزگاری که مارکس از مقوله‌ی «دوران گذار» سخن می‌گفت، تا روزگار ما با یک فاصله‌ی تاریخی ۱۵۰ ساله از هم

متمایز می‌شوند. این تمایز بر اساس سیستم تشخیص و زاویه‌ی دید طبقاتی گرایش‌های عدیده‌ی طیف مذکور، هیچ‌جا و مکانی در دستور کار مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های کارگر دنیا احراز نمی‌کند. مساله‌ی بسیار عمیق‌تر و مهم‌تر دیگری نیز اصلاً قادر نیست، که دنیای خواب این دوستان را آشفته سازد. این‌که سرنوشت پرولتاریایی که کمونیسم را محتوای اجتماعی مبارزه‌ی جاری خود علیه سرمایه‌داری نسازد، همین جهنم دهشت‌ناکی است که آنان نسل بعد از نسل در طول و عرض آن شکنجه می‌شوند و همه‌جا زیر نام کمونیسم بر هر چه جنبش زنده‌ی کمونیستی و پیش‌شرط‌های رشد و بالندگی این جنبش است، «چهار تکبیر» می‌زنند.

طرح مساله‌ی «دوران گذار» و موضوعیت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» از سوی مارکس بر هیچ تقدس متافیزیکی استوار نبود، بلکه پایه‌های مادی و اجتماعی معینی داشت. این پایه‌ها و عوامل در عام‌ترین سطوح تجرید عبارت بودند از:

الف: سطح نازل تولید اجتماعی، کفاف اجرای اصل داوطلبانه شدن کار و «از هر کس به میزان توانش و به هرکس به اندازه‌ی نیازش» را نمی‌داد؛

ب: توده‌ی کارگر کشورها از لحاظ سطح آگاهی، دانش، تخصص و در یک کلام، ظرفیت علمی و اجتماعی برای ساختن بلاواسطه‌ی نهاد هم‌کاری کمونیستی کار و زیست از آمادگی کمتری برخوردار بودند.

در یک نگاه فوری به واقعیت‌هایی که از همه سو ما را در محاصره و در زیر منجنیق فشار خود قرار داده است، می‌توانیم ببینیم که چه تغییرات عظیمی در هر کدام از این دو مولفه‌ی اساسی رخ داده است. متوسط آن چه که در عرف بورژوازی «تولید ناخالص سرانه» نامیده می‌شود، از ۳۵۱ دلار برای کشورهای آمریکا، انگلیس، سوئیس، سوئد، نروژ، هلند، ژاپن، ایتالیا، آلمان، فرانسه، فنلاند، دانمارک، کانادا، بلژیک، اتریش و استرالیا در سال ۱۸۲۰ (۶) به رقم متوسط ۳۰ هزار دلار در پایان سده‌ی بیستم — یعنی به چیزی حدود ۸۵ برابر — افزایش یافته است. (۷)

میزان تولید برخی کالاهای اساسی چند کشور از این تعداد (آلمان، انگلیس، آمریکا و فرانسه) نیز در طول همین دوره از حدود ۴۰۰ هزار تن در سال (۸) فقط به رقم ناقابل ۲۱/۸۰۰ هزار تن در طول هر سال افزایش یافته است. (۹) متوسط درآمد سرانه در ممالک سرمایه‌داری زیر فشار سال‌ها بحران ژرف اقتصادی، مانند جوامع اروپای شرقی سابق، بین ۷ تا ۱۷ هزار دلار در سال و متوسط کشورهای خاورمیانه حدود ۹ هزار دلار است. (۱۰) آیا این رقم از محصول کار و تولید سالانه‌ی طبقه‌ی کارگر برای اجرای داوطلبانه شدن کار در این جوامع کفاف نمی‌دهد؟ آیا این وظیفه‌ی مسلم و مفروض پرولتاریای اروپای غربی و شرقی و آمریکای شمالی و آسیای جنوب شرقی و ژاپن و استرالیا و برخی کشورهای دیگر نیست، که خواهان پایان دادن به بود و بقای کار مزدوری، برچیدن دولت و تمامیت سرمایه‌داری، استقرار سازمان شورایی کار و تولید و زیست کمونیستی، داوطلبانه شدن کار و خلاصی از تمامی مصائب بردگی مزدی باشند؟ آیا یک شرط اساس توفندگی انترناسیونال کمونیستی این نیست که پرولتاریای این جوامع با استمداد از طبقه‌ی کارگر جهانی بر بود و بقای کار مزدبگیری در هر کدام از این مناطق نقطه‌ی پایان بگذارند؟ و همزمان بطور ارگانیک برای پیروزی کمونیسم در هر کجای دیگر دنیا به پیش تازند؟

مولفه‌ی بعدی مربوط به آمادگی پرولتاریا از لحاظ قدرت علمی، ذخیره‌ی دانش، گنجینه‌ی آموزش، تجربه، فن‌سالاری و بلوغ فرهنگی طبقه‌ی کارگر برای جایگزینی دولت بورژوازی توسط سازمان اشتراکی کار و زیست طبقاتی خویش است. در این مورد نگاهی گذرا به وضع توده‌های کارگر بخش عظیمی از کشورها برای تایید موجود بودن این آمادگی در کارگران جوامع مذکور کافی به نظر می‌رسد. از آلمان و سوئد و فرانسه و انگلیس و آمریکا، یا ژاپن و کانادا و هلند صحبت نمی‌کنیم. به جامعه‌ی ایران نگاه می‌اندازیم. مطابق آمارهای موجود، هر سال زائد بر ۴۵۰ هزار نفر از رشته‌های مختلف آموزش دبیرستانی و بالغ بر ۱۰۰ هزار نفر از دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور فارغ‌التحصیل

می‌شوند. حدود ۸۵۰ هزار نفر از افراد طبقه‌ی کارگر ایران را معلمان تشکیل می‌دهند، که حداقل سطح آموزش آنان دیپلم متوسطه است. بالغ بر ۲۰۰ هزار نفر دیگر، کارگران مراکز بهداشت و درمان هستند. بر اساس همین آمارها، حدود ۱۲ میلیون از نفوس جمعیتی خانواده‌های کارگری از تحصیلات راهنمایی به بالا برخوردارند. (۱۱) در سوئد سالیان زیادی است، که کل آحاد طبقه‌ی کارگر در بدترین حالت دوره‌ی آموزش ۹ ساله هم راه با دوره‌های تحصیلی حرفه‌ای و در بیش‌تر موارد آموزش متوسطه به علاوه‌ی دوره‌های تخصص فنی را گذرانده‌اند. ارقام اخیر تنها با مختصر تفاوت‌هایی در مورد آلمان، انگلیس، فرانسه، هلند، اتریش، سوئیس، ممالک اروپای شرقی، بالکان، ایتالیا و مناطق دیگر نیز مصداق دارد. در یوگسلاوی تا چند سال پیش از وقوع جنگ جنایت‌کارانه‌ی کاپیتالیستی علیه زندگی مردم کارگر، فقط در شهر بلگراد بیش از ۶۰۰ پزشک فاقد اشتغال در جستجوی کار بود. اگر این عوامل را در کنار مولفه‌ی اساسی پیشین – یعنی پروسه‌ی تغییر توده‌های کارگر در پراتیک عظیم اجتماعی جنبش لغو کار مزدی – کنار هم قرار دهیم، آن‌گاه به نظر می‌رسد که تکیه بر فقدان آمادگی طبقه‌ی کارگر این کشورها، حتا ممالکی مانند ایران، برای تقبل برنامه‌ریزی کمونیستی کار و تولید اجتماعی انگاره‌ای عمیقاً نادرست و فاقد پایه‌ی مادی تبیین است. کامپیوتریزه شدن تولید و کار و جایگزینی وسیع‌تر نقش تخصصی افراد توسط ماشین نیز به نوبه‌ی خود در گشایش این معضل سهم بسیار اساسی داشته است.

در مورد تبعات اقتصادی، حقوقی فرهنگی و اجتماعی ناشی از درون مایه‌ی رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و جبر تقسیم کار اجتماعی سرمایه‌داری مانند تضاد بین کاریدی و فکری، تضاد موسوم به شهر و روستا یا تقسیم کار جنسیتی میان زن و مرد باید گفت که سطح انکشاف صنعتی، تکامل نیروهای تولیدی و توسعه‌ی دستاوردهای دانش و تکنیک بشر پایه‌های مادی رفع و محو اینها را برای انقلاب کارگری و جنبش لغو کار مزدی طبقه‌ی کارگر به میزان بسیار زیادی فراهم ساخته است. امروز پدیده‌ای به نام تضاد شهر و روستا نه فقط در آمریکا، استرالیا، اردوگاه سابق شوروی، ژاپن، آسیای جنوب شرقی، که به طور واقع در دورافتاده‌ترین مناطق دنیای سرمایه‌داری نیز موضوعیتی ندارد. امروز به دنبال وقوع انقلابات عظیم صنعتی و انفرماتیک، به دنبال کامپیوتریزه شدن تولید و کار و بالا رفتن سطح دانش و تخصص و آموزش کارگران، اولاً هیچ کاری نیست که زنان از عهده‌ی آن برنیاوند، ثانیاً تفکیک وظایف کاری میان افراد به مقتضای وضعیت جسمی و توان بدنی آن‌ها لزوماً هم عرض ایستایی آثار تقسیم کار کاپیتالیستی نیست. تضاد میان کار فکری و بدنی نیز نه جبر سطح نازل تکنیک و دانش و علوم و اختراعات و آموزش، بلکه حاصل قهری موجودیت و بقای کار مزدوری است. با لغو کار مزدوری و در هر کجا که جنبش طبقه‌ی کارگر برای برچیدن بساط کار مزدوری به ثمر رسد، حل تضاد میان کار بدنی و فکری نیز قابل حصول خواهد بود.

طیف نیروهای منکر امکان تحقق کمونیسم در محدوده‌ی جغرافیای سیاسی این یا آن جامعه، چشم خود را لجوجانه بر همه‌ی این واقعیت‌ها می‌بندد؛ اما آن‌چه که آنان از نظر فرو می‌اندازند، به این حد محدود نمی‌شود. گرایش‌های درون این ترکیب، زیر فشار بی‌باوری عمیق به ملزومات سازمان‌یابی جنبش زنده‌ی کمونیستی توده‌های کارگر و در همین راستا نفی امکان‌پذیری کمونیسم به یک مساله‌ی بسیار تعیین‌کننده‌ی دیگر نیز هیچ گوشه‌ی چشمی باز نمی‌کنند. اینان به ظاهر از سرنگونی دولت بورژوازی و انقلاب کارگری حرف می‌زنند، اما زیر فشار اختناق فضای جنبش دموکراسی خواهی به واقعیت مادی و طبقاتی این باور خویش کم‌تر پای بندی نشان می‌دهند. سرنگونی دولت بورژوازی در شرایط موجود تاریخی، معنایی دارد که لزوماً با معنای ۱۵۰ سال پیش آن منطبق نمی‌باشد. دولت سرمایه‌داری، دیربازی است که فقط نهاد ساده‌ی سرکوب و اعمال قهر نظامی سرمایه‌داری نیست و طول و عرض آن به ابعاد ساده‌ی زندان‌ها و بیدادگاه‌های بورژوازی محدود نمی‌گردد. دولت موجود، سازمان نظم سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، برنامه‌ریزی اقتصادی و ساختار اعمال قدرت جامع‌الاطراف رابطه‌ی کار مزدوری بر طبقه‌ی کارگر

است. دولت در حال حاضر پدیده‌ی قابل تفکیکی از اقتصاد و سیاست و «مدنیت» و نظم اجتماعی بردگی مزدی در همه‌ی وجوه متفاوت آن نیست. دولت، سرمایه‌ی شخصیت یافته در هیات قانون و سازمان و مرادفات حقوقی و مدنی و آموزشی و اجتماعی است. ابعاد ادغام دولت و نظم تولیدی سرمایه در سطحی است، که سخن گفتن از سرنگونی دولت سرمایه داری بدون هدف مستقیم محو بردگی مزدی فقط یک معنی دارد و آن هم بسیار بی معنی است. معنای این معنی بی معنا، این است که دولت موجود بورژوازی را با یک دولت دیگر بورژوایی منتهی این بار زیر نام و نشان پرولتاریا جا به جا کنیم و از دولت جدید بخواهیم رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار را عجالتا و تا وقوع انقلاب جهانی به نفع پرولتاریا! بر توده‌های طبقه‌ی کارگر تحمیل کند!

دوران گذار با روینای سیاسی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در منظر سیاسی و طبقاتی مارکس و در شرایط تاریخی عصر وی مکان و موضوعیت بسیار روشنی داشت. کارگران ماشین قهر نظامی سرمایه داری را درهم می‌شکستند، در حالی که وضعیت اقتصادی جامعه در آن سطح از ظرفیت تولید و رشد صنعتی کفاف داوطلبانه کردن کار و زندگی بدون قید کار و در عین حال برخوردار از همه‌ی نیازهای معیشتی و رفاهی را نمی‌داد. در چنین وضعیتی، طبقه‌ی کارگر باید عجالتا و اضطرارا به برقراری مالکیت اجتماعی به جای مالکیت خصوصی ابزار تولید و اجرای اصل «به هر کس به اندازه‌ی کارش» اکتفا می‌کرد. زمان کار اجتماعا لازم یا در واقع قانون ارزش، کماکان زیر فشار محدودیت‌های اقتصادی و تنگناهای واقعی امکانات، به عنوان پایه و اساس نظم جامعه به حیات خود ادامه می‌داد. نفس‌گیرناپذیری تن دادن به این شرایط و فقدان زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی لازم برای استقرار مستقیم سازمان کار و زیست کمونیستی افراد و داوطلبانه کردن کار، متضمن این معنی بود که دولت نیز به طور بالبداهه و آنی قابل رفع نیست و برای زوال آن باید به یک پروسه‌ی تحولات اقتصادی و اجتماعی تن داد. این دولت در همان حال وظیفه داشت، که ضمن برنامه ریزی زوال هر چه پرشتاب تر خود، پیش برد پروسه‌ی لغو کار مزدوری و زوال خود را نیز از خطر تعرض بورژوازی حراست نماید. بشر امروز در بسیاری از جوامع دنیا با شرایطی مواجه است، که از لحاظ وجود شرایط مادی و تاریخی برای داوطلبانه کردن کار و لغو کار مزدوری هیچ تشابهی با آن روزگار ندارد. در نظر بیاوریم، که در جامعه‌ای مانند ایران به دنبال ۲۵ سال بحران اقتصادی رو به عمق اگر همین لحظه‌ی حاضر امکان برنامه ریزی کمونیستی کار و تولید برای پرولتاریا فراهم شود، اگر پرولتاریا بتواند به آن چه نباید تولید شود پایان دهد و آن چه باید تولید شود را تولید کند، اگر تولید و کار و آموزش را در راستای نیازهای معیشتی و رفاه و تعالی فرهنگی و آموزشی و رشد آزاد همگان سازمان دهد، اعلام داوطلبانه بودن کار امری کاملا قابل حصول خواهد بود. این امر اما در سال‌های پایان نیمه‌ی اول قرن نوزدهم حتا برای پیش رفته‌ترین قطب صنعتی جهان نیز به سادگی امروز مقدور نبود. امروز کارگر نفت و برق و راه آهن و و آب و ذوب آهن و هر قلمرو دیگر کار در ایران برای برنامه ریزی کار و تولید و رتق و فتق رفاه همگانی و امور اجتماعی از چنان ظرفیت و توانی برخوردار است، که پیش روترین بخش طبقه‌ی کارگر دنیا تا چند دهه پیش از آن برخوردار نبوده است.

طیف مخالفان نظریه‌ی ممکن بودن کمونیسم و مخالفان هدف مستقیم بودن کمونیسم برای انقلاب کارگری از کنار تمامی این تمایزات اساسی و عینی میان وضعیت آن روز و امروز دنیای سرمایه داری و جنبش کارگری به راحتی می‌گذرند. آنان با برخورد عمیقا غیر تاریخی و غیر مارکسی به رهنمودهای مارکس، جنبش کارگری را از جبهه‌ی انقلاب لغو کار مزدوری، از سازمان دادن جنبش خود برای حصول این هدف هر چه بیش تر دور نموده و به برهوت سردرگمی اکتفا به تسخیر قدرت سیاسی و احاله دادن کمونیسم به آینده‌ی نامعلوم تاریخ سوق می‌دهند.

انقلاب کمونیستی و معضل غلبه بر تقسیم کار سرمایه داری

سازمان دادن جنبش لغو کار مزدی امر حی و حاضر توده های کارگر در سرتاسر جهان موجود است. طبقه کارگر هیچ کجای دنیا برای غلبه بر فقر و فلاکت و سیاه روزیهای دامنگیرش راه دیگری در پیش روی ندارد. این یک حقیقت عریان است اما مرکز ثقل بحث کنونی ما این است که طبقه ی کارگر بخش بسیار وسیعی از جهان حاضر در صورت سازمان دادن یک جنبش نیرومند ضد کاپیتالیستی و دست یازی به یک انقلاب پیروزمند کارگری و کمونیستی از همه شرایط لازم برای تحقق تحولات کمونیستی جامعه برخوردار است. این امر نه فقط متضمن هیچ تقلیلی در اهمیت و عظمت انترناسیونالیسم کارگری نیست که بالعکس تنها راه اعتبار واقعی بخشیدن و عظمت دادن بدان است. هیچ عامل اساسی بی دال بر ناممکن بودن این امر وجود ندارد. پیچیده ترین مشکلی که بر سر راه پیش برد این هدف سنگینی می کند، معضل آثار و تبعات تقسیم کار کاپیتالیستی است. این معضلی است، که باید آن را دید و دامنه ی تاثیرگذاری تعیین کننده اش را نه دگماتیک، که بالعکس با نگاهی مادی کاوید. معضل به این صورت است، که در سیطره ی شیوه ی تولید کاپیتالیستی، این سرمایه است که بر کل فرآیند کار حکم می راند و سرمایه در موقعیتی جهانی این نقش را ایفا می کند. اجزای بخش ثابت سرمایه ی اجتماعی هر کشور، ترکیبی از تکنولوژی و مواد خام و وسایل کمکی و مواد و مصالحی است که هر جزء ریز و درشت آن از یک گوشه ی بازار سرمایه داری به جامعه ی معین منتقل شده است. بخش اعظم وسایل مصرفی و معیشتی و آن چه که صرف بازتولید نیروی کار می شود نیز همین حالت را داراست. مبادله ی این کالاها، مبادله ی کار اجتماعا لازم نهفته در آن هاست. اضافه ارزش موجود در این کالاها بر اساس قوانین نرخ سود عمومی بین بخش های مختلف سرمایه ی جهانی توزیع می شود. سرمایه های انحصاری بزرگ با بارآوری کار اجتماعی بالا سهم عظیمی از اضافه ارزش تولید شده در قلمرو بازتولید سرمایه های دیگر را به سود خود تبدیل می کنند و این بدان معنی است، که سرمایه ی اجتماعی جوامعی که به دستاوردهای عالی و عالی تر تکنولوژی و شرایط برتر تولیدی دسترسی دارند و یا انحصار این تکنولوژی ها و شرایط ممتاز تولیدی را در اختیار گرفته اند، حصه ی قابل توجهی از اضافه ارزش ناشی از کار جوامع دیگر را به تصاحب خود در می آورند.

انقلاب کارگری در پی پیروزی های نخستین و در کارزار لغو و محو کار مزدوری با فشار سنگین بسیاری از عوامل و شاخص های بالا مواجه است. وقتی از یگانگی شدن کارگر با پروسه ی کار و محصول کار صحبت می کنیم، و زمانی که از «ناممکنی موجودیت هر چیز مستقل از افراد» حرف می زنیم، معنایش این است که باید تا سرحد امکان بر این معضلات غلبه کرد. درباره ی این موانع و حد و حدود تعیین کنندگی نقش آن ها می توان به تفصیل صحبت کرد و ما در این جا فقط به اساسی ترین آن ها اشاره می کنیم، با این منظور، که چگونگی رویارویی انقلاب کارگری و کمونیستی با آن ها را مورد کنکاش قرار دهیم. این معضلات عبارتند از:

۱- موقعیت برخی از جوامع در چهارچوب تقسیم کار کاپیتالیستی، به گونه ای است که بر اساس کارکرد قوانین ذاتی نرخ سود سرمایه داری بخش های معینی از محصول کار طبقه ی کارگر این کشورها به سود سرمایه های متمرکز بین المللی تبدیل می شود. این مساله ربطی به پیش ریز مستقیم سرمایه ی متعلق به انحصارات مالی یا سرمایه ی اجتماعی کشورهای پیش رفته تر در بازار داخلی جوامع مورد بحث ندارد، بلکه حتی در غیاب کامل این مولفه هم مساله ی انتقال اضافه ارزش ها یک واقعیت عریان است. این نقل و انتقال، امر طبیعی مبادلات جاری میان بخش های مختلف سرمایه ی جهانی است. آن بخش از سرمایه که از ترکیب ارگانیک بسیار بالاتر و بارآوری کار بسیار نیرومندتری برخوردار است، بخشی که در تنظیم و تعیین نرخ سود عمومی در مقیاس بازار بین المللی نقش تعیین کننده تری ایفا می کند، قادر است حصه ای از اضافه ارزش تولید شده در قلمرو بازتولید سرمایه های دیگر را بسوی خود سرازیر سازد.

۲- کمی بالاتر اشاره نمودیم، که بخش ثابت سرمایه ی اجتماعی هر کشور مرکب از مصالح، مواد خام، تکنولوژی و کالاهایی است که هر جزء آن از یک گوشه ی بازار جهانی سرمایه به آن جا منتقل شده است. وسایل معیشتی یا آن چه

که صرف بازتولید نیروی کار می‌شود نیز از همین حالت مستثنی نیست.

تا آن جا که به تاثیر تقسیم کار جهانی سرمایه داری بر پروسه‌ی تحولات کمونیستی اقتصاد و مناسبات اجتماعی جامعه‌ی بعد از انقلاب مربوط می‌شود، این دو فاکتور بدون شک نقش مهمی ایفا می‌کنند. به علاوه، برخی عوامل دیگر مانند تهاجم توحش بار نظام سرمایه داری به کمونیسم و انقلاب کمونیستی - به ویژه در قلمروهای اقتصادی - از همین مجاری واقعیت می‌یابند. برنامه ریزی کمونیستی کار و تولید و زیست اجتماعی توسط طبقه‌ی کارگری که انقلاب و سرنگونی قدرت سیاسی بورژوازی را پشت سر نهاده است، به ناگزیر فشار این دو معضل را با شدت و ضعف بر سینه‌ی خود لمس می‌کند. اما حتا واقعیت همین مشکلات با آن چه که طیف مخالفان کمونیسم بدون انقلاب جهانی و گروه‌های وفادار به ایده‌ی فازیبندی کمونیسم طرح می‌کنند، تفاوت اساسی دارد.

معضل نخست در مورد ممالک اروپای غربی و شمالی، امریکای شمالی، ژاپن و مانند این‌ها، نقش حساسی یا شاید هیچ نقشی ایفا نمی‌کند. پرولتاریای این کشورها در صورت سازمان دادن جنبش لغو کار مزدی خویش و در صورت محو قدرت سیاسی سرمایه داری و آغاز فرآیند استقرار سازمان شورایی کار و تولید کمونیستی، در تداوم مبادلات جاری خویش با بخش‌هایی از جهان سرمایه داری چیزی از محصول کارشان را از دست نمی‌دهند. این مساله اما در مورد جوامعی مانند ایران بالعکس است. سطح عجالتا پایین‌تر تکنولوژی و بارآوری نیروی کار اجتماعی جامعه در قیاس با آن چه که بخشی از دنیای کاپیتالیستی داراست، خطر تبدیل شدن حصه‌ای از حاصل کار سکنه‌ی جامعه‌ی کمونیستی به سود سرمایه‌ی جهانی را با خود هم راه دارد.

معضل دوم برای همه‌ی جوامع با تفاوت‌های معین مصداق دارد و یکی از مجاری حساس محاصره‌ی انقلاب کمونیستی پرولتاریا از سوی دولتهای هار سرمایه داری جهانی است. طبیعی است که سطح بالاتر بارآوری کار اجتماعی، ظرفیت فزون‌تر تولید، تکنیک و تخصص مدرن‌تر یا درجه‌ی گسترده‌گی قلمروهای کار و تولید در این یا آن جامعه به عنوان عاملی در تخفیف عواقب این معضل نقش بازی می‌کند.

حال به دنبال طرح و بررسی همه‌ی این عوامل یا واقعیت‌ها به نهایی‌ترین پرسش بحث خویش نزدیک می‌گردیم. ما گفتیم که پرولتاریا کمونیست در بسیاری از مناطق گیتی قادر است در پی به سرانجام رساندن انقلاب طبقاتی خویش، کار مزدوری را ملغی سازد؛ قادر است به رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، به کالا بودن ارزش‌های تولید شده و محصول کار، به مبادلات کالایی، به اقتدار قانون ارزش پایان بخشد؛ قادر است کار را داوطلبانه اعلام کند؛ زیرا آن چه طبقه‌ی کارگر در طول تاریخ و از درون کار نسل‌های متوالی خویش آفریده است، کفاف انجام این تحولات را می‌دهد. این نه یک ادعا و توهم، که از قضایای ساده‌ی ریاضی هم قابل اثبات تر است. ما هم چنین گفتیم، که پرولتاریای این کشورها در صورتی قادر به انجام این کارند، که انقلاب شان نقطه‌ی عروج و اوج معینی در جنبش لغو کار مزدی دیرنده و دیرپای آن‌ها باشد. توده‌های کارگر هیچ کجای دنیا بدون سازمان دادن جنبش سراسری ضد سرمایه داری خویش و سوخت و ساز سیاسی در متن و بطن این جنبش نمی‌تواند انقلاب خویش را به تحول کمونیستی تمامیت سرمایه داری منتهی سازد. در آخرین قسمت به مقاومت مشکلات تقسیم کار کاپیتالیستی و اساسی‌ترین این معضل‌ها نیز اشاره کردیم. ما به همه‌ی این نکات به طور پاره وار و گذرا پرداختیم و اینک باید تکلیف خود را با پرسش نهایی بحث روشن سازیم.

سؤال این است، که طبقه‌ی کارگر اروپای غربی، امریکای شمالی، ژاپن، کره‌ی جنوبی، ایران، لهستان، بلغارستان، عراق، استرالیا و سایر ممالک دنیا، نه امروز، که از دهه‌ها قبل و بعضاً از یک قرن و نیم پیش باید جنبش لغو کار مزدی خود را سازمان می‌دادند و سازمان دهند؟ یا باید در انتظار لحظه‌ی تاریخی موعود و رسیدن به آستان انقلاب جهانی صبر کنند؟! پرولتاریای غالب این کشورها آیا در صورت سرنگونی دولت بورژوازی توسط جنبش لغو کار مزدی خود

قادرند سازمان شورایی کار و تولید و زیست کمونیستی شان را مستقر سازند یا این کار در غیاب انقلاب جهانی میسر نیست؟! سؤال این است، که طبقه‌ی کارگر باید و می‌تواند لغو کار مزدبگیری را دستور پیکار جاری خود سازد و برای رفع عوارض و آثار ناشی از تقسیم کار اجتماعی کاپیتالیسم به چاره‌گری ایستد یا بالعکس باید با انگشت نهادن روی دومی از خیر اولی بگذرد؟!

کمونیست‌ها با یقین ژرف به وجود این پروبلما تیک‌ها، اما با نگاهی مارکسی و طبقاتی پاسخ می‌دهند که باید جنبش لغو کار مزدی را سازمان داد. باید قدرت سیاسی سرمایه‌داری را نابود کرد، باید تمامی قوای طبقاتی را برای استقرار سازمان کار و تولید و زندگی کمونیستی در هر کدام این جوامع به میدان کشید، و در همان حال باید با بصیرت و درایت کمونیستی فشار مشکلات ناشی از تقسیم کار سرمایه‌داری را به حداقل رساند. کمونیست‌ها معتقدند و سخت بر این اعتقادند، که راه انقلاب جهانی از همین جا می‌گذرد. مخالفان اما پاسخی معکوس دارند. طیف گرایش‌های طرفدار ناممکنی کمونیسم در غیاب انقلاب جهانی، با نگاهی غیر مارکسی و دکماتیستی بر کل قلمرو اقتدار و امکانات پرولتاریا در گشایش این معضلات خط سیاه می‌کشند. آنان آگاهانه یا ناآگاهانه پرولتاریای جوامع را در حصار تیره و تاریک جنبش دموکراسی طلبی به بند می‌کشند. آنان تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی را عملاً تاریخ تمرین تعمیق دموکراسی می‌پندارند و به پرولتاریای کشورها چنین آموزش می‌دهند. برای آنان، راه انقلاب کمونیستی در هر کشور از گردهای انقلاب جهانی عبور می‌کند. آنان خود را و دیگران را عمیقاً گول می‌زنند، زیرا اصلاً به کارگران نمی‌گویند که بدون جنبش لغو کار مزدی نیرومند و حی و حاضر پرولتاریا در همه‌ی جوامع، وقوع انقلاب جهانی چه تضمینی دارد؟ آنان نمی‌گویند، که اگر طبقه‌ی کارگر فرانسه یا ایران با بهره‌گیری از قدرت ژرف همبستگی انترناسیونالیستی کارگران دنیا و سازمان دادن جنبش لغو کار مزدی خویش توانست دولت بورژوازی و ساختار قدرت سیاسی و مدنی سرمایه‌داری را درهم بشکند، چرا باید از استقرار سازمان کمونیستی کار و تولید امتناع ورزد؟! چرا نباید کار مزدوری را ملغی سازد؟! چرا نباید تحولات کمونیستی عینیت موجود سرمایه‌داری را عملاً به اجرا گذارد؟!

مخالفان عملی بودن کمونیسم در کشورها، طبقه‌ی کارگر را به توحش بورژوازی هشدار می‌دهند. سخن آن‌ها در این راستا نیز از نوع استدلال آن‌ها در عرصه‌ی مطلق کردن معضل تقسیم کار کاپیتالیستی است. در منظر سیاسی آن‌ها از آن جا که بورژوازی با تمامی ساز و برگ نظامی و زرادخانه‌های تسلیحاتی جهانی‌اش به مقابله با انقلاب کارگری خواهد آمد، پس امکان انقلاب کمونیستی در کشورها بدون هم‌راهی انقلاب جهانی منتفی است!! چنین به نظر می‌رسد، که پاسخ این اشکال مدت‌هاست توسط کارگران دنیا داده شده است. طبقه‌ی کارگر روسیه از قدرت نظامی بورژوازی جهانی شکست نخورد، بالعکس در شرایط تیره و تاریک آن روز، بسیار نیرومند و استوار، یک جا و هم‌زمان در مقابل امپریالیست‌های محور، امپریالیست‌های متفق، بورژوازی سرنگون شده‌ی روس، و ارتش‌ها تزار ایستاد و همه‌ی آن‌ها را به شکست کشاند. آن چه طبقه‌ی کارگر روسیه را شکست داد، دقیقاً همین توهم بافی‌ها، باورها و پندارهای ناموزون و ناسازی است که اینک هم طرف‌داران ناممکنی کمونیسم در کشورها، تحویل طبقه‌ی کارگر دنیا می‌دهند.

بانیان «تز ناممکنی» تناقضات فاحش نظام سرمایه‌داری را با دیدی مارکسی تعمق نمی‌کنند. به رغم ادعای خویش عظمت و قدرت و شکوه انترناسیونالیسم کارگری را در محاسبات خود وارد نمی‌سازند. پرولتاریای جهانی تاریخاً نشان داده است که بگانه عروج انقلابی بخشی از جنبش سراسری طبقه‌اش نسبت به سرنوشت انقلاب وی غافل نمی‌ماند و نقش کمونیست‌ها این است که ظرفیت این دخالتگری انترناسیونالیستی را هر چه بیشتر عمق دهند. روزی که توده‌های کارگر هر جامعه جنبش لغو کار مزدی خود را سازمان دهد، آن روز نیروی اتحاد انترناسیونالیستی کارگران به درستی و بطور زمین معنی خواهد شد و اقتدار جنبش جهانی پرولتاریا در پشتیبانی از انقلاب کارگری هر جامعه به واقعیتی عینی بدل خواهد گردید. تناقضات فرساینده‌ی نظام کاپیتالیستی، تأثیر این تناقضات در احتمال مهار کردن دامنه‌ی توحش دولتهای هار

سرمایه داری علیه انقلاب کمونیستی، همبستگی بین المللی کارگران برای تقویت و بالندگی پروسه اقتدار جنبش لغو کار مزدی در هر جامعه، همکاری جامع الاطراف بخشهای مختلف طبقه کارگر دنیا برای به پیروزی رساندن انقلاب کمونیستی کارگران در هر نقطه جهان همه و همه مفروضات واقعی کار فعالین جنبش لغو کار مزدی هر جامعه جداگانه است. طرفداران تز ناممکنی کمونیسم بدون انقلاب جهانی بجای اینکه سازمان دادن جنبش کمونیستی طبقه کارگر هر جامعه را ضامن پیروزی جنبش کمونیستی کارگران دنیا سازند، بجای اینکه انترناسیونالیسم کارگری را در سازمان دادن جنبش لغو کار مزدی کارگران هر نقطه دنیا جستجو کنند، بجای اینکه انترناسیونالیسم کمونیستی را پشتوانه تضمین پیروزی انقلاب کمونیستی کارگران در هر جامعه تلقی کنند، آری بجای همه اینها جنبش کارگری کشورها را به مشق تعمیق دموکراسی در پادگان های قدرت سرمایه داری توصیه می نمایند.

نظریه ی فازیندی کمونیسم و توسل به مارکس

طرف داران تز ناممکنی، برای تنفیذ استنتاجات نادرست خود گاهی به مارکس استناد می کنند، آن جا که او می گوید: «از لحاظ تجربی کمونیسم تنها به صورت عمل هم زمان و «همه در آن واحد» ملت های غالب، که لازمه اش توسعه ی جهانی نیروهای مولده و مراوده ی جهانی وابسته به آن است، امکان پذیر است.» (۱۲)

گاهی نیز به نکته ای از انگلس در کتاب «اصول کمونیسم» متوسل می شوند، این که انگلس هم اظهار داشته است: «تحقق کمونیسم نیازمند وقوع انقلاب کمونیستی هم زمان در همه ی دنیای متمدن یا حداقل در سه کشور آمریکا، انگلس و فرانسه است.»

در مورد گفته های مارکس و انگلس یا اشاره ی آنان به فازیندی سوسیالیسم و کمونیسم قبلا نکته ای را تذکر دادیم. هر کس کم ترین مشترکات طبقاتی با آموزش های آنان داشته باشد، به خود اجازه نمی دهد که درک تاریخی و مادی این آموزش ها را با آویختن مکتبی و عقیدتی به آن ها جایگزین سازد. مارکس و انگلس به درستی از واقعیت های اقتصادی و اجتماعی روز دنیای سرمایه داری حرکت می کردند. روزگاری که بزرگ ترین قطب صنعتی دنیایش – یعنی انگلس – در قیاس با کره ی جنوبی امروز از کمبود رشد صنعتی رنج می برد. آنچه آنان طرح می کردند امروز نیز برای جامعه ای که بطور بالفعل قادر به داوطلبانه کردن کار و اجرای اصل هر کس به اندازه نیازش نباشد، مصداق دارد. اما بخش غالب دنیا این وضع را پشت سر گذاشته است. در سال ۲۰۰۰، مجموع سود سالانه ی چند انحصار عظیم TMT برای رهایی بهداشت و آموزش و خورد و خوراک و مسکن جمعیت قابل توجهی از سکنه ی این یا آن کشور از قید و بند مناسبات خرید و فروش کفاف می دهد. تحقق پذیری یا ناپذیری بلاواسطه ی کمونیسم را نمی توان برای شرایط امروز و روزگار مارکس یک سان حساب کرد. با این وجود درون مایه ی واقعی و شفاف بحث های مارکس دقیقا در جهت نفی و طرد برداشت های مدافعان جزمی گرای نظریه ی فازیندی است. مارکس از کمونیسم به مثابه یک جنبش نیرومند در درون کل طبقه ی کارگر جهانی صحبت می کند. او لازمه ی وجود یا ابراز موجودیت این جنبش را «توسعه ی جهانی نیروهای مولده و مراوده ی جهانی مربوط بدان» از یک سو و «ظهور توده ی کارگرانی که هیچ چیز جز کارگر نیستند» از سوی دیگر می داند. مارکس از وجود تاریخی – جهانی پرولتاریا و جنبش تغییر عینیت موجود این طبقه بحث می کند. نکته ی دقیق و ظریفی که طرف داران مطلق بین نظریه ی فازیندی کمونیسم و ناممکنی کمونیسم بدون انقلاب جهانی قادر به درک آن نیستند. او می گوید: «کمونیسم موجودیتی تاریخی جهانی دارد» و از آن جا که کمونیسم جنبش لغو کار مزدی و برچیدن شیوه ی تولید سرمایه داری است، تحقق عملی آن به فازی از تکامل تاریخی موکول می شود که جهان موجود جهان سرمایه داری است. معنای این کلام این نیست، که برپایی جامعه ی کمونیستی در غیاب انقلاب جهانی دستور کار جنبش کارگری کشورها نیست. بلکه بر عکس معنایش این است که جهانی شدن سرمایه داری تمامی شرایط لازم را برای

این که کمونیسم در سطح جهانی دستور پیکار پرولتاریا باشد، فراهم آورده است. مارکس در همین راستا، کمونیسم به عنوان یک جنبش تاریخی - جهانی و به عنوان انقلابی تاریخی - جهانی که موضوع کار و فلسفه‌ی وجودی این جنبش در سراسر جهان است را در مقابل شکل محلی دوران باستان آن مورد توجه قرار می‌دهد. همبایی‌های هندی و اشکال زندگی اشتراکی روزگاران کهن، پدیده‌هایی محکوم به نابودی بودند؛ زیرا فقط در لحظات معینی از تاریخ موضوعیت محلی داشتند. روند تکامل مادی تاریخ، شرایط تحقق کمونیسم و موجودیت تاریخی - جهانی آن را پدید نیاورده بود. در حالی که با پیدایش سرمایه داری و جهانی شدن این نظام، همه‌ی شرایط مادی و تاریخی آن تکوین گردیده است.

«بدون این توسعه‌ی جهانی نیروهای مولده کمونیسم تنها می‌توانست به مثابه یک پدیده‌ی محلی وجود داشته باشد، نیروهای مراوده خود نمی‌توانستند چون نیروهایی جهانی و از این رو تحمل ناپذیر توسعه یافته باشند، بلکه شرایطی خانگی و احاطه شده با خرافات باقی می‌ماندند، و هر گسترش مراوده، کمونیسم محلی را از میان برمی‌داشت.» (۱۳)

مارکس به درستی و دقیقاً در نقطه‌ی مقابل طرف داران تز ناممکنی کمونیسم بدون انقلاب جهانی، بر روی موضوعیت جنبش لغو کار مزدی طبقه‌ی کارگر در سرتاسر جهان اصرار می‌ورزد؛ زیرا جهانی شدن سرمایه داری، پایه‌های مادی پیروزی این جنبش در مقیاس جهان را عمیقاً مستقر ساخته است. در هیچ کجای حرف مارکس اثری از ناممکنی برپایی جامعه‌ی کمونیستی در غیاب انقلاب جهانی دیده نمی‌شود.

طرف داران تز ناممکنی، زیر پوشش اهمیت انترناسیونالیسم، بر تمامی اعتبار یا موضوعیت واقعی انترناسیونالیسم کارگری چهار تکبیر می‌زنند. با نفی بالفعل بودن جنبش لغو کار مزدی در کشورها، سخن از تعلق خاطر و پایبندی به انترناسیونالیسم یک دروغ محض است. کمونیست‌های راستین انترناسیونالیست سازمان دادن جنبش لغو کار مزدی در جوامع، هم پیوستگی و هم سنگری و هم رزمی و اتحاد جامع الاطراف این جنبش‌ها برای پیروزی کمونیسم در هر جامعه و از این طریق در سراسر جهان، پشتیبانی عملی و همه‌سویه‌ی جنبش جهانی کارگران برای استقرار کمونیسم در هر جامعه و از این گذر در سراسر دنیا را نصب العین پیکار کمونیستی خود در هر گوشه‌ای از جهان می‌سازند.

* * *

پانویس‌ها:

- ۱- مارکس، «ایدئولوژی آلمانی»، ترجمه‌ی مهتدی، صفحه‌ی ۹۶؛
- ۲- مارکس، «کاپیتال»، جلد اول، ترجمه‌ی اسکندری، صفحه‌ی ۱۰۴؛
- ۳- مارکس، «دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی»، ترجمه‌ی مرتضوی ۱۲۶؛
- ۴- مارکس، «ایدئولوژی آلمانی»، ترجمه‌ی فارسی، صفحه‌ی ۸۴؛
- ۵- مارکس، «نقد برنامه‌ی گوتا»؛
۶. Angus Maddison. phases of capitalist Development oxford University press p8
- ۷- مرکز آمار رژیم اسلامی، ماخوذ از بخش آمارهای بین المللی؛
- ۸- Dudley Dillard. نسخه‌ی سوئدی، صفحه‌ی ۲۳۲؛
- ۹- منبع شماره‌ی ۷؛
- ۱۰- Dagensnyhetter
- ۱۱- مرکز آمار ایران، بخش آمار مربوط به آموزش و پرورش؛
- ۱۲- مارکس، «ایدئولوژی آلمانی»، ترجمه‌ی فارسی، صفحه‌ی ۴۲؛
- ۱۳- مارکس. همان منبع؛

این مقاله قبلاً در نشریه نگاه شماره ۱۲ www.negah1.com به چاپ رسیده است.